

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گریزگاه بی‌گامی

در شرح فصوص شیخ طایبی (۸)

پنج‌شنبه ۲۷-۰۵-۱۴۳۳؛ ۳۱-۰۱-۱۳۹۱؛ ۱۹-۰۴-۲۰۱۲

۱. شرح فصوص الحکم

۱. شرح خطبه کتاب:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله مُنَزَّلَ الْحِكْمِ عَلَى قُلُوبِ الْكَلِمِ بِأَحَدِيَّةِ الطَّرِيقِ الْأَمَمِ مِنَ الْمَقَامِ الْأَقْدَمِ وَ إِنِ اخْتَلَفَتِ الْجَلِّ وَالْمِلَلِ لِاخْتِلَافِ الْأُمَمِ. وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُبْدِ الْأُمَّمِ، مِنَ خَزَائِنِ الْجُودِ وَ الْكَرَمِ، وَ بِالْقَلِيلِ الْأَقْوَمِ، مُحَمَّدٌ وَ عَلَى آلِهِ وَ سَلَّمَ.

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حمد از آن الله است، که نازل گرداننده است به تدریج حکمت‌ها را بر قلب‌های کلمه‌ها با اُحدیّت راه نزدیک از مقام اقدم هر چند اختلاف داشته باشند نحلّه‌ها و ملت‌ها به خاطر اختلاف اُمّت‌ها، و درود خدا بر مُبْدِ همت‌ها از خزائن جود و کرم، و با گفتار اقوم، محمد و علی آله و سلّم.)

۱) من خزائن الجود و الكرم: از خزائن جود و کرم. مؤیدالدین جندی در شرح فصوص خود (ص ۱۱۵-۱۱۴) در شرح این جمله چنین فرموده است:

شیخ- رضی الله عنه- فرمود، "از خزائن جود و کرم"، و آنها حضرات آسمانی الهی می‌باشند، علاوه بر این، به حضرات و ارباب حضرات موادّ اِمدادیه تنها از مراتب نونیه مذکور می‌رسند، چه آنها متعیّن هستند در حضرات به حسب آنها، و بعد تعین آنها در حضرات، برانگیخته می‌شوند و با شتاب روان می‌شوند در رقائِق متّصل به حقائق مستمدّ. پس، تعین نفس رحمانی با اِمداد است، و اِمداد از حضرات است. پس، فهم کن آن را تا در اشتباه نیافتی!

و اَمَّا خَزَائِنُ ابْنِ حَضْرَاتٍ وَ حَقَائِقُ، اَنَّهُا هَمَانُ حَقَائِقِ مَرْتَبِيَّتٍ مَقْتَضِيَّةٍ تَعْيِنَاتِ حَضْرَاتٍ وَ تَجَلِّيَاتِ اَنَّهُا وَ نِعْمَتِهَا وَ هَيْئَاتِ اَنَّهُا هَسْتَنَدُ، وَ اَنَّهُا حَقَائِقُ حُرُوفٍ وَ شُؤُونِ كَلْمِي هَسْتَنَدُ، وَ هَرَجِهْ دَرِ جَمِيْعِ عَوَالِمِ اَسْت- اَز نِعْمَتِهَايِ باطنی و ظاهری و تجلیات و عطایا و مواهب- از حضرات اسماء و ذات می‌باشند، و مختلف می‌باشند به حسب اختلاف خصوصیات حضرات از منعم واحد اُحد در عین و ذات، بر کثرت در حضرات اسماء و صفات.

و برای این خزائن آسمانی، خزانگی است، که از آنها تعین می‌پذیرند، و بدان تحقّق و تبیین می‌یابند، و آنها حقائق حروف و کلمات کیانی هستند زیرا اسماء تعین می‌یابند از اِطلاق اُحدیت، که ذاتی نامیده می‌شود برای آن به معیناتش، و معین همان قابل فیض مطلق است به عین خود با خصوص ماهیت و استعدادش، و معین- که حرف حقیقت قابل است- نامیده می‌شود وجود حقّ فائض از سرچشمه هویت لاهوتی رحموتی، و وجود هویت که به اسمی خاصّ نامیده می‌شود، که قابل آن را می‌بخشد به او، چه مخلوق- به خاطر مخلوقیتش- تعین می‌بخشد خالقیت خالق را، و منفعل- با انفعالش- تبیین می‌بخشد فاعلیت فاعل را. پس، هر یک از فاعلیت و منفعلیت- چون نیک بیاندیشی - تحقّقش متوقف است بر دیگری. پس، فهم کن تا بفهمی که حقائق عالم و ماهیات‌شان مؤثر هستند برای تعین و صفت و وصف در وجود واحد فائض، و تجلّی نفسی ساری در جمیع حروف و حقائق، که خزائن اسماء و حضرات و صفات است. سپس، [بدان که] اسماء و حضرات خزائن نعمت‌های فائض از منبع جود و کرم هستند.

و بدان که جود ذاتی جواد است، و عطاءش به اعتبار استحقاق قابل و از سؤال نیست، و کرم آن است که از سؤال است و به اعتبار استحقاق، و هبه، گاه برای عوض و یا از عوض باشد، و گاه چنین نباشد، و سماح (گشاد دستی و سهل گیری) آن است که از طیب نفس و بشاشت وجه (دل شادی و خوش رویی) باشد، و سخاوت آن چیزی است که برای مصلحت و رعایت حالتی باشد. پس، فهم کن!

۲) و بِالْقَلِيلِ الْأَقْوَمِ: و با گفتار اقوم. مؤیدالدین جندی در شرح فصوص خود (ص ۱۱۶) در شرح این جمله چنین فرموده است:

شیخ- رضی الله عنه- فرمود، "بالقليل الأقوم" (با گفتاری اقوم).

این عبد می‌گوید، "قليل أقوم" آن است که عدل‌ترین اقوال باشد بین تعریض و تصریح، و کتم و اِفتاء، جامع بین اِيجاز و اِسهاب (زیاده گوئی)، محیط به اغراض و مقاصد، و گیرنده قلوب و عقول، حاوی بشارت بشیر و اِنذار نذیر، بین تیسیر (آسان‌گیری) و تحذیر (سخت‌گیری)، و فصاحت در تحریر، و بلاغت در تقریر، چنانچه قول محمد- صلی الله علیه و سلّم- بود بر روش قول الله، و آن قویم‌ترین اقوال است، با دلالت‌ترین بر اعتدال و کمال.

تکمله: پس، حضرت محمد- صلی الله علیه و آله و سلّم- ممد همت‌هاست از خزاین جود و کرم، که همان حضرات اسماء الهی باشد، و با گفتاری که اقوم (راست‌ترین است در قیام)، و مراد از آن قرآن کریم است، که هر کلمه و آیه‌اش و به نحو جامع و کاملش راست‌ترین و برپاترین سخن است. تنها برای نمونه، یکی از آیات احکام را در اینجا ملاحظه می‌نماییم تا با تدبّر هر چه بیشتر، آشکار گردد تا چه پایه است قوام این سخن در نزد آن که بهره‌ای از نور خرد و درک و معرفت با او

باشد. خدای تعالی می‌فرماید، "لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْاَقْرَبُونَ وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْاَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ اَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا وَ اِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ اُولُو الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا" (۸-۷: ۴ النساء) (مردان را بهره‌ای است از آنچه برجا گذاشتند والدین و نزدیکان، مر زنان را بهره‌ای است از آنچه برجا گذاشتند پدر و مادر و نزدیکان، از آنچه کم باشد از آن یا بسیار باشد، بهره‌ای واجب، و چون حاضر شوند هنگام قسمت خویشان، و یتیمان و درماندگان، پس بدهید ایشان را از آن، و بگوئید با ایشان گفتاری خوب!)

(3) محمد و علی آله و سلم: محمد و علی آله و سلم. مؤیدالدین جندی در شرح فصوص خود (ص ۱۲۱-۱۱۷) در شرح این جمله چنین فرموده است:

شیخ-رضی الله عنه- فرمود، "محمد و آله و سلم".

و اما "محمد"، اسم او مبالغه است در تحمید به خاطر آن که حقیقت انسانی کمالی احدیت جمع جمیع محامد است در حمید جامع و مشاهد، با ایجاد الله، که محمود حامد است، در ذات خود، [و] از ذات اوست جمیع کمالاتش، و از آنچه قرار داد او-صلی الله علیه و سلم- را حامل لواء حمد حمد، و همه محاسن و محامد الهی و کیانی قیام نمودند به ذات محمد-صلی الله علیه و سلم- و حقیقت محمدیه نیز قیام نمود با جمیع محامد تفصیلی قائم در صور تفصیل نشأه نبوی او، حمد گفتند به توسط او محامد، و حمد گفتند حق را با عین قیامشان به ذات محمد، و هم چنین حمد گفتند محمد را با حق ظاهر به توسط او در آنها. سپس، محمد حمد گفت الله را با ذات و اسماء و صفات و افعال و انباء خود، و با احوال خود و آمد و شدش در عوالم زمین و آسمانش با جمیع این محامد به طور جمعی و تفصیلی. پس، به خاطر این اعتبار و اصرار حقیقت انسانی کمالی محمد-صلی الله علیه و سلم- نامیده شد.

و اما "آل"، عبارت است نزدیکانی که به آنها برمی‌گردد امور او-صلی الله علیه و سلم-، و مواردی علمی و مقامی و حالی او، و آنها بر چهار قسم کلی می‌باشند.

از آنها باشند کسانی که آل او می‌باشند در صورت و معنی به نحو تام، و او خلیفه و امام قائم مقام اوست به حقیقت. و از آنها باشند کسانی که آل او هستند در معنی، نه در صورت، مانند سائر اولیاءبی که محمدی هستند در کشف و شهود و جمع و وجود، هر چند از شرفاء (سادات) نباشند در صورت، و از آنها باشند خلفاء و امناء کمل نیز. و از آنها باشند کسانی که آل او-صلی الله علیه و سلم- در صورت، نه در معنی، با صحت نسبتشان به او -صلی الله علیه و سلم- از حیث طینت عنصری، و لیکن بازمانده‌اند از وراثت معنوی روحانی علمی، و کشفی شهودی، و حالی و مقامی، و از اقبال بر الله با اشتغال به حطام (خاشاک) دنیا.

و از آنها باشند کسانی که بهره‌ای اندک دارند در معنی و خلق، و آنها از سادات و شرفاء می‌باشند. و همه [اینها] آل هستند، و آن بدان خاطر است که رسول الله-صلی الله علیه و سلم- صورت طینی عنصری دارد، و صورتی دینی شرعی، و صورتی نوری روحی، و حقیقتی معقول معنوی.

پس، کسی که قیام داشته باشد با صورت دینی او، و صحیح باشد نسبتش به صورت نوری روحی او، و تحقق داشته باشد به حقیقت معنوی او، و به ارث گذاشته باشد او را علم و مقام و حالی، (و) او برای او مانند فرزند صلبی حقیقی باشد. و در این قرابت و نسب است تفاوت مقامات و درجات، و در آن است ترتیب اولیاء محمدی، و آنها انبیاء اولیاء هستند با نبوت عامه، نه نبوت خاصه تشریعی که منقطع و مختوم است با رسول الله-صلی الله علیه و سلم-.

و چون اضافه شود به این قرابت دینی قرابت طینت طیب ظاهر او، مانند مهدی-علیه السلام- و امامان کامل طیب ظاهر باشند، و اینان کامل‌ترین و زیباترین و برترین می‌باشند.

و اگر منفرد باشد قرابت طینت، و صحیح باشد نسبت از صورت عنصری او-صلی الله علیه و سلم- خلعت نسبت روحانی و معنوی را در برکنند، و به زودی برگردد بدان و باید که چنین باشد، چه فرزند در هر حال سر پدرش است.

و چون صحیح باشد نسبت، باید باشد با آن از اخلاق و علوم و احوال او سری معنوی، هر چند واقع شود از آنها مخالفتی در صورت دینی شرعی، جایز نباشد برای مؤمنی که بنگرد به آنها مگر به نظر تعظیم و تبجیل (شگفتی نیکو) و سیادت (سروری)، هر چند خلاف شریعت بوده باشند در ظاهر، و گاه باشند از آنها اهل ابتلاء به حالت مخالفت. سپس، احوال باید که تحول یابند، و حقیقت باید که بازگردد به طهارت اصلی خود، و برسد به اول. پس، فهم کن و عمل کن بدان تا بدانی اصراری را در این مقام بسیار پنهان داشته شده، و تا بتابد انواری بر اهل حجاب محروم گردیده شده، و سخن را در این باب به نهایت رساندیم در [کتاب] "شرح مواقع النجوم"، و در آنچه یاد کردیم حد کفایتی است، "وَ اللهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ" (۴: ۳۳ الأحزاب) (و خداست که حق می‌گوید، و اوست که هدایت می‌نماید به راه).

و اما تسلیم بر رسول الله-صلی الله علیه و سلم-، و آن طلب تحیت است، با استدعاء سلام از الله برای او. آن از طرف الله، تجلی مخصوص از حضرت اسم "السلام" است، که تسلیم می‌شود به او در آن حقائق کمال، و سلامت می‌بخشد او را از سطوات (حملات، تهاجمات) تجلیات جلال، و ظاهر می‌نماید او را به صورت خلافت و امامت و شفاعت کلی، و إعطاء

می‌فرماید او را لواء (پرچم) حمد حمد و مجامع محامد إلهیه کمالیه را، و هبه می‌فرماید به او سلامت از انحرافات و تحقق به حقائق مرتبه اعتدالی را.

و آن از طرف اَمّت عبارت است از تسلیم کلی و گردن نهادن به امر وارد در شرع او- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- چنانچه الله- تعالی- فرمود، "فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا" (٤:٦٥ النساء) (پس نه، به پروردگارت سوگند که ایمان نمی‌آورند تا در آنچه میانشان ستیز رخ داده است تو را به داوری خواهند سپس نیابند در خود دلتنگی از آنچه حکم فرموده‌ای، تسلیم شوند تسلیم شدنی نیکو و تام)، "وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ" (٤:٣٣ الأحزاب) (و خداست که حق می‌گوید، و اوست که هدایت می‌نماید به راه)..

این عبد مؤید بن محمود بن محمد بن محمود بن محمد بن سلیمان- أَصْلَحَهُ اللهُ وَ اسْتَصْلَحَهُ لَهُ- می‌گوید: بحمد الله، به انجام رساندیم شرح خطبه را آن گونه که بر آن بودم، و برای بصیرت جویان، پنهان داشتیم در آن اسراری عزیز عزیز را (نایاب جای‌گیر)، و برای دوراندیشان عبرت‌گیر، گستراندم در لایه‌های آن علوم و حکمت‌هایی گرانقدر فراوانی را برای واصل گرداندن طالبان به آنچه به زودی یاد خواهد شد، و برای آسان کردن راه تحقیق برای کسی که تأمل و تفکر می‌کند. و اینک باید بپردازیم - بعد حمد الله در اول و آخر، و باطن و ظاهر، و صلوات و سلام بر ختوم کمل، و برادران‌شان از هر امام مکملی، و هَمَامِ مَوْلَى (صاحب همت امید دارنده‌ای)، به ویژه بر سیدشان محمد مصطفی، و بر عبادش که برگزیدشان- به شرح باقی کتاب، و خدا توفیق بخش است برای درستی.

2. ادامه شرح کلام شیخ ابن عربی: آن گاه شیخ ابن عربی می‌فرماید:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- فِي مَبْشَرَةِ أُرَيْثِهَا فِي الْعَشْرِ الْآخِرِ مِنَ الْحَرَمِ، سَنَةَ سَبْعٍ وَعَشْرِينَ وَسِتَّمِائَةَ بِمَحْرُوسَةِ دِمَشْقَ، وَ بِيَدِهِ- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- كِتَابٌ، فَقَالَ لِي، "هَذَا كِتَابُ فُصُوصِ الْحُكْمِ، خَذَهُ وَ أَخْرَجَهُ بِهٖ إِلَى النَّاسِ يَتَفَعَّوْنَ بِهٖ!"، فَقُلْتُ، "السَّمْعُ وَ الطَّاعَةُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ أُولَى الْأَمْرِ مَنَّا كَمَا أَمَرْنَا."

(أَمَّا بَعْدُ، به درستی که من دیدم رسول الله- ص- را در مبشره‌ای در دهه آخر محرم سال ششصد و بیست و هفت [٦٢٧ هـ ق]) در محروسه دمشق در حالی که در دست او- ص- کتابی بود، و مرا فرمود، "این کتاب فصوص الحکم است! بگیر آن را و ببر آن را سوی مردم تا سود برند از آن!" گفتم، "شنیدن و اطاعت برای خدا و رسول او و صاحبان امر ماست همان گونه که فرمان یافته‌ایم!"

1) أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- فِي مَبْشَرَةِ ...: أَمَّا بَعْدُ، به درستی که من دیدم رسول الله- ص- را در مبشره‌ای

...

مؤیدالدین جندی در شرح فصوص خود (ص ۱۲۳-۱۲۱) در شرح این جمله چنین فرموده است:

این عبد- آید الله له- می‌گوید: [حدیث] صحیح است از رسول الله- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- که فرمود، "مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى لِأَنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَمْتَلِكُ بِي" (هر که مرا دید، مرا دیده است زیرا شیطان به تمثال نمی‌یابد به [صورت] من)، و در روایتی "لَا يَتَكَوَّنُ بِي" یعنی در قوت او نیست که تظاهر نماید به صورت من، و نمی‌تواند خود را بدان [صورت] به اَمّت بنمایاند. و "تَكُونُ" همان تکلف است در شخص که باشد بر صورتی که او در حال حیات دنیا بر آن بود.

پس، کسی که ببیند او را در آن صورت کامل در خلقت، دیده باشد او را به حقیقت، و شیطان نمی‌تواند ظاهر شود بدان هرگز، با این که شیطان گاه تظاهر نماید با صورت ربوبیت و دعوی الهیت، و آن به خاطر سعه حضرت و صورت الهیت محیط به صورت اسم "الهادي المرشد"، و صورت اسم "المضل" است، چه الله- تعالی- همان گونه که رب مهندین و مؤمنین و هادین است، رب ضالین و مضلین و کافرین و مشرکین هم هست، لا إله إلا هو، و برای همین، او را از مهلت داده شدگان قرار داد، و توانایی اضلال و إغواء را به او داد، و فرمود، "وَ اسْتَفْرَزَ مَنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ أَجْلَبَ عَلَيْهِمْ بِحَيْلِكَ وَ رَجَلِكَ وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ وَ عَدُوَّهُمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا" (١٧:٦٤ الإسراء) (و هر يك از آنان را که بتوانی با آوای خویش بلغزان و با سوارگان و پیادگان خویش بر آنان بتاز و در داری‌ها و فرزندان آنان شريك شو و به آنها وعده بده! و شیطان جز وعده فریبنده به آنان نخواهد داد). و شیطان ظاهر می‌شود برای ضالین و کفره و مشرکین و فجره و ملحدین به صورت اسم "المضل"- و آن اسمی است از أسماء الله- تعالی-، الله- تعالی- می‌فرماید، "يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ" (٣٥:٨ فاطر)

(اضلال می‌نماید هر که خواهد، و هدایت می‌نماید هر که خواهد) - و سائر أسماء در حضرت مضل (اضلال کننده) به حسب آن است چنانچه امر همین گونه است در غیر آن از حضرات، و لیکن شیطان نمی‌تواند ظاهر شود به صورت اسم "الهادي"، و نه به صورت اسم جامع محیط، که متجلی است به صورت آن هادی که رسول الله- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- بر صورت آن است، الله- تعالی- می‌فرماید، "وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ" (٥٢-٥٣: ٤٢)

الشوری) (و به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می‌کنی، راه همان خدایی که آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن اوست.) پس، ضدّ ظاهر نمی‌شود به صورت ضدّ هرگز، این نباشد، و نیز نقیض ظاهر نشود به صورت نقیضش، این عصمتی است از الله در حقّ ببینده، وگرنه جایز باشد انقلاب حقائق، و دگرگون شوند فصول، و فروپاشند اصول، و منحرف گردند عقول. پس، فهم کن این سرّ را چه آن از لباب تحقیق است. و در این مقام اُسْراری دیگر است که به شدّت غامض می‌باشند، که عقول بشر، و ارباب فکر و نظر را نرسد که احاطه یابند بر آنها مگر با نور و هب و کشف و تأیید، و الله ولیّ التوفیق و التسدید.

و اما کسی که دید صورتی را در رؤیا، و یقین حاصل کرد در آن حالت که او رسول الله- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- را دیده است، و یا گفته شد که "آن اوست"، و آنچه دید مطابق نبود با صورت اصلی او- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- در صور ثابت در احادیث صحیح، یا مخالف بود، یا مطابق بود از وجهی و مخالف از وجهی، آن صورت نسبت ببینده است از صورت شرعی محمدی.

... سپس، بدان که رؤیت عامتر از ابصار زیرا شهود مبصرات با حاسه بصر است، ولی رؤیت شهود همه مشهودات است- خواه مبصر باشد یا متخیل یا معقول یا معلوم- رؤیتی غیر متقیّد به حاسه بصر، بلکه با چشم بصیرت و علم و قلب، و صدق می‌کند ابصار در متخیلات و متمثلات به خاطر آن که درک می‌شوند با قوه ابصار، هر چند بصرش بازداشته شده باشد از ملاقات سطح مبصر.

پس، چون او - رضي الله عنه- گفت، "رؤیت نمودم رسول الله- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- را، و او (شیخ) عالمترین قوم است به حقائق- آموخت ما را که او را رؤیت نموده است به حقیقت، و دیده است او را با چشم بصیرت، آنچه را از او - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- مشهود است با چشم بصیرت و قلب، همان صورت حقیقی و معنوی اوست،... (پایان نقل) استاد عارف، آیه الله حسن زاده املی- حَفْظَهُ اللهُ تَعَالَى- در شرح این سخن شیخ چنین می‌فرماید (مدد الهمم، ص ۸-۱۰)

#### [بیان رؤیا مؤلف]

فرمود: من رسول الله را در مبشره‌ای دیدم. و این واقعه در محرم سال ششصد و بیست و هفت در شهر دمشق بود و دیدم که در دست رسول الله کتابی بود.

لفظ کتاب اشاره به جمع حقایق دارد، کتاب یعنی مخزن حقایق و آن هم در دست او بود. از آن جهت که در دست خاتم بود مشعر به این است که این کتاب پایدار خواهد بود، زیرا دست مظهر بسط و امید است. ...

به من فرمود این کتاب فصوص الحکم است. آن را بگیر و به مردم برسان تا از او نفع ببرند. من گفتم: السمع و الطاعة مر خدای و رسول خدای و اولی الامر را آن چنان که به ما امر فرمودند. (یعنی سمع و طاعت آن چنان که به ما امر فرمودند).

این بیان عذر خواهی است از ابراز آن چه که یافته، زیرا عارف سالك باید امین الله باشد و اسرار دوست را آشکار نکند. اما عذر خواهی می‌کند که اگر من اظهار کردم به فرمان رسول مأمور بودم.

در تنزّل و عروج مراتب وجود، قوس نزول و قوس صعودی است. اگر این دو قوس را حلقه‌ای در نظر بگیریم، این دو قوس در موطن قلب ولی دور می‌زنند. چه عارف در اسفار اربعه مقامات وجود نزولا و عروجا سیر می‌کند و چون آن دو قوس حلقه‌ای هستند که به قلب عارف ارتباط دارند، قلب عارف آن حلقه را چون نگین است و چون در این کتاب درباره خواص ذاتی کلماتی چند که از آدم تا خاتم انتخاب می‌شود صحبت شده و هر يك از آن کلمات تامه در سیر اُطوار نزولی و عروجی وجود به منزله نگین آن حلقه‌اند هر باب آن را به عنوان فصّ (نگین) تعبیر کرد و نیز چون قلب مجمع حقایق است و آن حلقه سیر علمی است پس قلب یعنی فصّ و نگین، زبده و عصاره حکم است و آن انبیا و خلاصه کلمات که حکم بر قلوبشان نازل شده زبده موجوداتند، آنان را فصوص الحکم نامید و هر يك از فصوص با تعبیر خاصی معرفی می‌شود. (کلم یعنی فصوص و حکم آن حلقه‌هاست) و قلب انسان کامل محل نقوش حکم الهیه است.

فَحَقَّقْتُ الْأُمْنِيَّةَ وَأَخْلَصْتُ النَّبِيَّةَ وَجَرَّدْتُ الْقَصْدَ وَالْهَمَّةَ إِلَى إِبْرَازِ هَذَا الْكِتَابِ كَمَا حَدَّثَهُ لِي رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- مِنْ غَيْرِ زِيَادَةٍ وَلَا نَقْصَانٍ وَ سَأَلْتُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَني فِيهِ وَ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِي مِنْ عِبَادَةِ الَّذِينَ لَيْسَ لِلشَّيْطَانِ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ، وَ أَنْ يُخَصِّنِي فِي جَمِيعِ مَا يَرْفَعُهُ بَنَانِي وَ يَنْطَلِقُ بِهِ لِسَانِي وَ يَنْطَوِي عَلَيْهِ جَنَانِي بِالْإِلْقَاءِ السُّوْحِيِّ، وَ التَّنْفِثِ الرُّوحِيِّ فِي الرُّوْعِ النَّفْسِيِّ بِالتَّأْيِيدِ الْعِصْمَامِيِّ، حَتَّى أَكُونَ مَرْتَجِمًا لَا مَتَحَكِّمًا، لِيَحَقِّقَنَّ مِنْ يَقْفُ عَلَيْهِ مِنْ أَهْلِ اللَّهِ أَصْحَابِ الْقُلُوبِ، أَنَّهُ مِنْ مَقَامِ التَّقْدِيسِ الْمَنْزَعِ عَنِ الْأَعْرَاضِ النَّفْسِيَّةِ الَّتِي يَدْخُلُهَا التَّلْبِيسُ. وَ أَرْجُو أَنْ يَكُونَ الْحَقُّ - تَعَالَى - لَمَّا سَمِعَ دَعَائِي قَدْ أَجَابَ نِدَائِي؛ فَمَا أَلْقَيْ إِلَّا مَا يُلْقِي إِلَيَّ، وَ لَا أَنْزَلَ فِي هَذَا الْمَسْطُورِ إِلَّا مَا يُنَزَّلُ بِهِ عَلَيَّ وَ لَسْتُ بِنَبِيٍّ وَ لَا رَسُولٍ وَ لَكِنِّي وَارِثٌ وَ لِأَخْرَجِي حَارِثٌ.

پس مقصود و مطلوب رسول الله (ص) را محقق گردانیدم و نیتم را خالص کردم و قصد و همتم را تجرید کردم برای ابراز این کتاب چنانکه رسول الله (ص) برای من معلوم فرمود. بدون کم و زیاد و از خدا خواستم که مرا در ابراز این کتاب و در جمیع احوال از آن بندگان برگرداند که شیطان بر آنها مسلط نیست. و بخصوص مرا در جمیع آن چه انگشتانم رقم و زبانم

بیان می‌کند و دلم در می‌نوردد و می‌گیرد به القای سبوحی و دمیدن روحی در روعم تأیید کند تا به مضمون و اَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ به او معتصم شوم تا مترجم باشم نه متحکم. تا اهل الله اصحاب قلوب که بر او واقف می‌شوند بر ایشان محقق گردد و ثابت شود که این کتاب از مقام تقدیس است که از اغراض نفسانی که تلبیس در آن راه پیدا می‌کند منزّه است. و امیدوارم که حق تعالی چون دعایم را شنود، ندایم را لبیک گوید. پس من القا نمی‌کنم مگر آن چه به من القا شد و در این نوشته نازل نمی‌نمایم مگر آن چه بر من نازل شد و من نبی و رسول نیستم بلکه وارثم و برای آخرتم حارث. زیرا نبوت تشریحی و رسالت به وجود خاتم ختم شد و این بزرگان وارث علم پیغمبرند به وحی الهامی که همان مبشرات است و رؤیاهای صالحه.

فمن الله فاسمعوا	و الى الله فارجعوا
فإذا ما سمعتم ما	أتيت به فَعُوا
ثم بالفهم فَصَلُّوا	محمل القول و اجمعوا
ثم مُنُّوا به على	طالبیه لا تمنعوا
هذه الرحمة التي	وَسِعْتكم فوسّعوا

پس از خدا بشنوید و به خدا بازگردید.

و چون آن چه را آوردم شنیدید پس آن را فرا گیرید.

سپس به وسیله فهم گفتار محمل را تفصیل دهید و گرد آرید.

آن گاه آن را در اختیار خواستارانش قرار داده باز ندارید.

این رحمتی است که شما را در گرفت، پس گشاده دست باشید.

(اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان بر خاک)

و من الله أرجو أن أكون ممن أيد فتأيد و قيد بالشرع المحمدي المطهر فتقيد و قيد و حشرنا في زمرة كما جعلنا من امته.

و از خدا می‌خواهم از کسانی باشم که تأیید شده و تأیید را پذیرفت و به شرع مطهر محمدی پایبند شده بند را پذیرفته و

دیگران را هم در بند کرد، و ما را در زمره او محشور کند همچنان که از امتش قرار داد.

فأول ما ألقاه المالك على العبد من ذلك فص حكمة إلهية في كلمة آدمية: